

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش بیست و دوم

از این خاندان، حافظان قرآن و حدیث، محدثان بزرگ و فقیهان و بزرگان سیاسی برخاسته‌اند که این مقاله گنجایش معرفی ایشان را ندارد.

ابن ابی جراره در حلب از کسانی چون ابوالفتح عبدالله بن اسماعیل به احمد بن ابی‌عیسی حلبی و ابوالفتیان محمد بن سلطان بن حبّوس غنوی دانش‌آموخت و سرآمد اقران خویش شد و به همین دلیل یاقوت حموی و ابن‌سمعانی او را به فضل و کمال، عقل وافر، اخلاق خوش، حسن معاشرت و آگاهی به علوم ادب، لغت، حساب و نجوم ستوده‌اند و نوشته‌اند که وی خطی نیکو و اصولی حسنه داشت.

وی در سال ۵۱۶ق/۱۱۲۲م به همراه گروهی از اهل حلب، به عزم به جای آوردن مراسم حج، رهسپار عراق شد و به بغداد وارد گردید، ولی ادامه سفر برایش امکان‌پذیر نشد و از این‌رو به حلب بازگشت. یاقوت نوشته است که وی در بغداد نیز، حدیث شنید و دانش‌آموخت و همچنین در غیر بغداد. او به موصل نیز سفر کرد و در آنجا با تاج الاسلام ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی، از علمای آن دیار، ملاقات نمود.

۸۲. ابوالحسن علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالباقی عقیلی حلبی معروف به «ابن ابی جراره»^۱ (۴۶۱-۵۴۶ یا ۵۴۸ق/۱۰۶۹-۱۱۵۱ یا ۱۱۵۳م)، عالم، خطاط، ادیب و شاعر که در بیشتر دانشهای روزگارش، توانا و آگاه بود و از پیشوایان دینی و علمی روزگار خویش در حلب، به‌شمار می‌رفت.

وی چون در باب انطاکیه حلب زندگی می‌کرد، از این‌رو به انطاکی نیز شهرت دارد و به دلیل انتسابش به خاندان «جراره» به «ابن ابی جراره» شهرت یافته است. آل ابی‌جراره خاندانی علمی و سیاسی بودند که از سده اول تا هفتم قمری / هفتم تا سیزدهم میلادی در عراق و حلب می‌زیستند. این خاندان شاخه‌ای از تیره معروف عرب، «عدناتی» و از قبیله «بنی‌عقیل» هستند و به همین دلیل هم ابوالحسن به «عقیلی» معروف است. به هر حال نیای بزرگ این خاندان «ابوجراره عامر بن صعصعه» است که پسرش محمد از یاران امام علی علیه‌السلام بود و به همین دلیل هم شهرت زیادی یافته‌اند.

۱. معجم الادباء، ۵/۱۴-۷؛ انباه الرواة قفطی، ۲۸۵/۲-۲۸۷؛ تلخیص ابن‌مکتوم، ص ۱۴۲؛ الوافی بالوفیات، ۲۱/۲۱-۲۱۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۴۱-۵۵۰ ق)، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ اعلام النبلاء محمد راغب، ۴/۴۶۷-۴۶۸؛ ریحانة الادب، ۷/۳۳۰-۳۳۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱/۵۴۷ (ذیل: آل ابی‌جراره).

۴۶۵ قمری دیده به جهان گشود و در همانجا نیز پرورش یافت و احتمالاً از مرو هم بیرون نرفت قطآن مروزی علم و ادب را از ابوالعباس لوکری، ابوالقاسم عبدالله بن علی طریثی و ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن علی قرشی فرا گرفته است.

به گفته یاقوت او در آغاز عمر خویش، به تحصیل فقه و حدیث پرداخت، اما پس از چندی آنها را رها کرد و به فراگیری دیگر رشته‌های علمی پرداخت، اما در دوران کهنسالی بار دیگر به استماع حدیث روی آورد و نسبت به کسب علوم شرعی تظاهر می‌کرد. به گفته صفدی وی فراگرفته‌های حدیثی خویش را، نزد محدثان و آشنایان به حدیث که غریب بودند و پنهانی وارد مرو می‌شدند، تصحیح می‌نمود.

همگان فضل و دانش گسترده او را ستوده‌اند و نوشته‌اند که او به علمی مانند پزشکی، نجوم، لغت، ادب و فلسفه آشنایی کامل داشت و در برخی از آنها چیره‌دست بود و حتی به علوم اوایل مانند حکمت و فلسفه علاقه فراوان داشت و مذهب فکری آنان را تأیید می‌کرد و چون در پزشکی بسیار حاذق بود، به «طیب» شهره شد. وی در علم انساب نیز دست داشت و ابن فندق بیهقی، آگاهی وی را در علم انساب ستوده و از بزرگان این رشته به‌شمار آورده و نوشته است که میر سید شمس‌الدین شرف الاسلام

ابن سمعانی گوید: نزد وی در حلب حدیث آموختم، روزی از مجلس وی بیرون آمدم، یکی از صالحین مرا دید و پرسید که کجا بوده‌ای. گفتم: نزد ابوالحسن علی ابن ابی‌جراره بوده‌ام و اندکی حدیث از او شنیده‌ام. وی با حال انکار و اعتراض به من گفت: از کسی چون او حدیث استماع می‌کنی! گفتم: برای چه از او حدیث نشنوم؟ آیا او گناهی جز این دارد که تمایلات شیعی دارد (و یا اینکه شیعه است) و به رأی و نظر حلبیان؟ گفت: کاش همین گناهش بود؛ او به نجوم عقیده دارد و رأی فلاسفه اوایل را قبول دارد.

این انکار و تعجب و همچنین اتهامهایی که بعضی از اهل حلب به او می‌بستند، به دلیل اعتقاد وی به تشیع است؛ زیرا بسیاری او را شیعه می‌دانند.

ابن ابی‌جراره ادیب و شاعر نیز بوده است و یاقوت چند بیت از اشعار او را در کتاب خویش آورده است.

شیفتگی وی به کتاب:

ذهبی پس از معرفی وی می‌گوید: او دوستدار علوم و گردآورنده کتاب بود؛ به‌ویژه کتابهایی نیکو فراهم ساخته بود. کمال‌الدین عمر نقل کرده است که وی دارای سه گنجینه کتاب بود که به خط خویش نگاشته و سخت شیفته آنها بود.

او در محرم ۴۶۱ قمری در حلب دیده به جهان گشود و در ۵۴۶ یا ۵۴۸ قمری در زادگاهش دیده از جهان فروبست. فرزندی عالم، فاضل، ادیب و شاعر به نام ابوعلی حسن داشت که به مصر رفت و در آنجا در سال ۵۵۱ قمری دیده از جهان فروبست.

۸۳. **عین الزمان ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد قطآن مروزی**^۱ (۴۶۵-۵۴۸ ق/۱۰۷۳-۱۱۵۳ م)، حکیم، پزشک، ستاره‌شناس، ادیب لغوی، مهندس و مؤلف کتاب پر ارج «گیهان شناخت».

ذهبی نام جد وی را «حسن» نوشته و او را چنین معرفی کرده است: «ابوعلی حسن بن علی بن حسن بن محمد بخاری مروزی قطآن طیب».

نیاکان وی اهل بخارا بوده‌اند ولی او خود در مرو در

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۴۱ - ۵۵۰ ق)، ص ۳۰۱؛ تنمۃ صوان الحکمه (تاریخ حکماء الاسلام)، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ لباب الانساب بیهقی، ۱۸۵/۱، ۳۳۲؛ الوافی بالوفیات، ۱۴۰/۱۲؛ بغیة الوعاة سیوطی، ۵۱۳/۱۰؛ تاریخ جهانگشای جوینی، ۵/۲ - ۷؛ مجموعه رسائل وطواط، ص ۱۸ - ۲۷؛ مجله شرق، دوره اول (۱۳۱۰ ش)، ۵۳۱/۹ - ۵۳۲؛ فی التراث العربی مصطفی جواد، ص ۱۴۵؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن السادس)، ص ۶۵؛ المعجم فی معایر الشعراء المعجم، ص ۹۱؛ النخري، ص ۵۴، ۱۲۸، ۲۴۷، ۲۴۸؛ شجرة المباركة، ص ۳۸، ۱۰۹؛ الاعلام زرکلی، ۲۰۲/۲؛ یادداشت‌های قزوینی، ۵ و ۲۸۹/۶؛ بیست مقاله قزوینی، ۱ و ۳۵۸/۲؛ گاهنامه ۱۳۱۱ ش، سید جلال‌الدین تهرانی، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ تاریخ ادبیات در ایران صفا، ۹۶۵/۲ - ۹۶۷؛ گنجینه سخن، صفا، ۱۴۱/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۲۷/۱؛ سبک‌شناسی، ۴۰۳/۲ - ۴۰۴؛ فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۳۹۸؛ الذریعه، ۲۵۴/۱۸ - ۲۵۵؛ فهرست نسخه‌های فارسی، منزوی، ۳۴۲/۱ - ۳۴۲؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۱۲/۲ - ۱۱۴؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۷۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ص ۴۰۱ - ۴۰۲؛ نسخه‌های خطی، دفتر دهم، ص ۲۱۵؛ فهرست مرعی، شماره ۱۸۴۹۴؛ مقدمه گیهان‌شناخت، ص ۴۱ - ۷۸؛ معجم الادباء، ۹۹/۹؛ معجم المؤلفین، ۲۶۰/۳.

ابوالحسن علی بن سید تقی بن مطهر بن حسن حسنی، با قطان در مرو آمد و شد داشته و گویا از وی در علم انساب استفاده کرده است.

شاگرد دیگر او را می‌توان عبدالرحیم بن سمعانی دانست؛ چنانکه وهبی اشاره کرده است و جز این دو نفر، از دیگر شاگردان وی اطلاعی نداریم.

او در مرو دکانی داشت که در آنجا به طبابت و مداوا و معالجه بیماران می‌پرداخت، اما، به علت سوء اخلاق، مردم و حتی بیمارانش را می‌آزرد و کسانی را که از او درمورد مداوی خویش پرسش می‌کردند، به باد دشنام می‌گرفت. بیشتر درمانها و تجویز داروی او به شکل کاستن از غذای بیماران بود، تا آنجا که بسیار اتفاق می‌افتاد که بیماران خویش را تا چند وقت از صرف غذاهای دارویی و حتی از خوردن خود غذا نیز منع می‌کرد.

وی طبع شعر داشت و آثار و تصانیفی نیز دارد. صفدی گوید که وی در هر یک از علوم اسلامی توانایی داشت و صاحب اثر بود. از آثارش می‌توان به کتابهای زیر اشاره کرد:

۱. *دوحة الشرف فی نسب ابی طالب* که به اختصار آن را *الدوحة* نیز گویند؛
۲. *رسالة سارحة الترموز و فاتحة الكنوز*؛
۳. *سبائك الذهب*؛
۴. *رسالة مشجر در انساب*؛
۵. *العروض مشجر*؛
۶. *رسائل فی الطب*؛
۷. *گیهان شناخت*.

اکنون فقط کتاب آخر او، *گیهان شناخت*، موجود است و به کوشش و مقدمه مفصل برادر عزیز، جناب آقای دکتر حاج سید محمود مرعشی، به شکل فکس میله در ۱۳۷۹ ش / ۱۴۳۱ ق، در قم، چاپ و منتشر شده است.

شیفتگی وی به کتاب:

قطان مروزی کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس داشته و سخت شیفته کتابهای خویش بوده است و از نامه‌نگاری بین وی و رشیدالدین وطواط، که شرح خواهیم داد، می‌توان به دل بستگی او نسبت به کتابهایش پی برد. گرچه در تواریخ

و کتب رجالی که شرح حال وی را منعکس کرده‌اند مطلبی راجع به کتابخانه بزرگ و نفیس وی ذکر نشده، اما از چهار نامه‌ای که رشیدالدین وطواط، در پاسخ به نامه‌های قطان، نوشته برمی‌آید که وی کتابخانه‌ای ارزشمند و نفیس داشته که در حادثه هجوم سپاهیان خوارزم به مرو، به غارت رفته است و داستان آن چنین است:

در سال ۵۳۶ قمری، هنگامی که سلطان سنجر، در جنگ قطوان، از قراختاییان شکست خورد و کار مملکت او نابسامان شد، اتسز خوارزمشاه، فرصت را غنیمت شمرد و به خراسان بزرگ تاخت و در این حمله، سپاهیان وی به مرو هجوم بردند و به قتل و غارت مردم مرو پرداختند. در آن حادثه تأسف‌بار، گروهی از اوباش شهر با سپاهیان خوارزم همدست شدند و به چپاول اموال مردم و کشتار بی‌گناهان پرداختند. حسن قطان بنابه سابقه دوستی و آشنایی با رشیدالدین وطواط (که در اردوی خوارزمشاه بود) به او متوسل شد تا کتابخانه‌اش را از چپاول سپاه خوارزم نجات دهد و آن را به اردوگاه حمل نماید و به این وسیله از نابودی نسخه‌های نفیس کتابخانه‌اش جلوگیری نماید. اما رشیدالدین وطواط، موفق به این کار نمی‌شود و کتابخانه قطان به یغما می‌رود و قطان به تصور اینکه وطواط خود نیز، در غارت و به یغما رفتن کتابهایش، دست داشته، وطواط را متهم ساخته که غارت کتابهایش، به اشاره او بوده و از سر سوز و ناراحتی، در محافل و مجالس، زبان به بدگویی رشیدالدین وطواط می‌گشاید و نام وی را به زشتی می‌برد. به همین دلیل مراسلات و مکاتباتی بین آنان رد و بدل می‌شود که متأسفانه، نامه‌های قطان به رشید، اکنون موجود نیست، ولی چهار نامه و وطواط به قطان موجود است و وطواط آنها را در *مجموعه رسائل عربی*^۱ خویش آورده است و یکی از این نامه‌ها را هم عطا ملک جوینی در تاریخ خویش ثبت کرده است.^۲

از پاسخهایی که رشیدالدین وطواط به قطان نوشته، می‌توان دریافت که قطان تا چه اندازه از غارت کتابخانه و نابودی کتابهایش ناراحت بوده و در نامه‌های خود به

۱. *مجموعه رسائل وطواط*، ص ۱۸-۲۷.

۲. *تاریخ جهانگشای جوینی*، ۶/۲-۷.

من زیان دیده‌اند و من سوگند یاد می‌کنم که در این وقایع و حوادث کوچکترین نقشی نداشته‌ام.

وطواط سپس می‌افزاید که بنابه درخواست و اشاره آن امام کریم، روزی به منزل وی رفته تا کتابهایش را به اردوگاه حمل کند، اما چون وارد منزل شده، در پیش روی خود کتابخانه‌ای بزرگ و کتابهای زیادی دیده که از حد و اندازه تصور بیرون بوده است و حمل آنها به اردوگاه کاری بس مشکل!! از اینرو آنها را به حال خود رها کرده و با دست خالی آنجا را ترک نموده است! وبعد در پایان نامه سوگندهای غلیظ و شدیدی یاد کرده که اگر او خود کتابها و اموال قطان را غصب کرده باشد و یا راضی به این امر بوده و یا خبر داشته که چه کسانی به این کار دست زده‌اند، از خداوند بری و زخم بر من حرام باشد!!

در این دو نامه و طواط به تناقض آشکار در گفتار و نوشتار گرفتار شده است. وی در پایان نامه اول خود به قطان می‌نویسد که کتابهای قطان بسیار اندک بوده، تا آنجا که اگر آنها را به بازار برده و به فروش می‌رساندند، با پول آنها نمی‌شد غذای اندکی فراهم کرد! در حالیکه در نامه دوم خویش به صراحت از بزرگی و انبوهی تعداد کتابها یاد می‌کند تا آنجا که از حد و اندازه تصور بیرون بوده و حمل آنها به اردوگاه کاری بسیار مشکل!

شاید دلیل قانع نشدن قطان همین تناقض‌گویی‌های آشکار در نامه‌های و طواط است و به همین دلیل این پاسخ و طواط نیز، قطان را قانع نکرد و نامه‌ای دیگر به و طواط نوشت و از پاسخ و طواط می‌توان به خوبی حدس زد که قطان باز هم به تکرار اتهامات سابق پرداخته و وی را متهم به غارت کتابهایش کرده است. بالاخره و طواط طی نامه‌ای تهدیدآمیز از قطان می‌خواهد که از اتهامات خود دست بردارد و بیش از این وی را سرزنش نکرده و دشنام ندهد وگرنه از طریقی دیگر وارد می‌شود تا از خود رفع اتهام کند و این بار قطان، بنابه دلایلی، گویا قانع می‌شود و در نامه‌ای به و طواط، که حکایت از رضایت‌نامه وی دارد، از اتهامات خود چشم‌پوشی می‌کند. و طواط نیز در نامه آخر خود، از در معذرت‌خواهی درآمده و از اینکه در نامه‌هایش به قطان، گرفتار تندی و خشونت در کلام شده است، عذر می‌خواهد.

رشیدالدین و طواط این ناراحتی شدید خویش را با زبانی نیشدار، تند و سرشار از دشنام اظهار کرده و آشکارا بیان نموده است.

رشیدالدین برای رفع اتهام از خویش، که از سوی قطان متوجهش شده، به وی نامه‌ای محترمانه می‌نویسد و اشاره می‌کند که از کسانی که از مرو به خوارزم آمده‌اند، شنیده‌ام که سرور من در محافل و مجالس به بدگویی و دشنام من می‌پردازد و از هیچ اتهامی خودداری نمی‌کند. سپس اشاره می‌کند که شایسته شخصیتی چون شما نیست که مرا چنین متهم کنید و از انصاف به دور است که کسی چون مرا مورد اتهام و دشنام قرار دهید و بعد در نامه‌اش سوگند یاد می‌کند که در آن حادثه هیچ نقشی نداشته است و در پایان نامه‌اش می‌نویسد که: خداوند، از راه حلال، نزدیک به هزار جلد کتاب نفیس به من ارزانی داشته و من تمامی آنها را وقف کتابخانه‌های بلاد اسلام کرده‌ام، تا مسلمانان از آنها استفاده برند و کسی که چنین عقیده و عملی دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد که کتابخانه امامی از شیوخ علم را - که تمامی عمر خویش را انفاق کرده، تا اوراق و کتابهای اندکی را فراهم نماید که اگر آنها را در بازار به فروش رساندند، با پول آن نمی‌توان غذای اندکی را فراهم ساخت - چپاول کند و یا دستور چنین کاری را بدهد!؟

قطان وقتی نامه و طواط را می‌بیند، نه تنها قانع نمی‌شود که از لحن تند و طواط در آخر نامه‌اش و از اینکه از کتابخانه‌اش به حقارت یاد کرده است، برآشفته‌تر و بیش از پیش ناراحت شده و در نامه‌ای به و طواط بیش از پیش او را متهم ساخته و دشنام می‌دهد. اگرچه اصل نامه قطان در دست نیست، اما می‌توان از پاسخ و طواط به قطان به خوبی از مضمون نامه قطان به او آگاه شد و دریافت که وی در نامه خویش دوباره و طواط را به غارت کتابهایش متهم ساخته و به ناسزاگویی از او پرداخته است.

وطواط در نامه دوم خود، ضمن اینکه به قطان حق داده است که از این حادثه ناراحت و خشمگین باشد، زیرا وی مسلوب و مغلوب بوده و این واقعه، آثار ناگواری بر او گذاشته و قلبش را جریحه‌دار نموده است و این بسیار طبیعی است که طالب خون، به دامن هر سواره و پیاده‌ای بیاویزد و مال‌باخته، هر ایستاده و نشستهای را متهم سازد! اما سرور

یافت و به هنگام بیماری سلطان برایش نسخه‌ای نوشت که با مخالفت پزشک دربار سلطان روبرو شد.

پس از چندی به ساوه و به دیدار موفق‌الدین ابوطاهر حسین بن محمد رسید و از کتابخانه مهم او استفاده کرد و در مدح وی اشعاری سرود. بعد از آن به بغداد مراجعت کرد و پس از مرگ جد مادریش، یحیی بن تلمیذ، مقام و منصب وی را به دست آورد و به دربار خلفای عباسی راه یافت و پزشک مخصوص المقتضی، خلیفه عباسی، شد و ریاست بیمارستان عضدی بغداد را نیز، به عهده گرفت و بعد ریاست پزشکان بغداد و ریاست هیئت ممتحنه پزشکان را به دست آورد. به گفته بیهقی حقوق سالیانه او در بغداد بیش از ۲۰۰۰۰ دینار بود که همه یا بخشی از آن را در راه طالبان علم و افراد مستحق انفاق می‌کرد.

بسیاری از منابع، وی را یکی از پزشکان حاذق و حکیمان برجسته دوره عباسی، به شمار آورده‌اند و قفطی از او با عنوان «بقراط عصر و جالینوس زمان خود» یاد کرده است. او در دیگر علوم مانند منطق و طبیعیات نیز چیره‌دست بود.

فخرالدین محمد ماردینی از دوستان و شاگردان وی به‌شمار می‌رود و کسانی چون ابن ابی‌الخیر مسیحی و موفق‌الدین مطران از شاگردان ممتاز او بودند. او در الهیات مسیحی نیز خبره بود و اطلاعات گسترده‌ای داشت، چنانکه یاقوت گوید: وی کشیش مجتمع

از این مکاتبات و نامه‌نگاریها به خوبی می‌توان حدس زد که قطان دارای کتابخانه‌ای بسیار بزرگ و نفیس بوده است و سخت شیفته آنها و دلبسته این گنجینه نفیس؛ تا آنجا که حاضر می‌شود دوست صمیمی خویش را چنین به باد فحش و ناسزاگیرد و وی را شدیداً متهم سازد.

حادثه تلخ دیگری که برای قطان مروزی پیش آمد، و این بار به قیمت جانش تمام شد، دستگیری او توسط ترکان غز و مرگ اوست که در بیشتر منابع به آن پرداخته شده است. حادثه به این قرار است که با هجوم غزان به خراسان در سال ۵۴۸ قمری و استیلای آنان بر خراسان بزرگ، حسن قطان نیز، جزو کسانی بود که به دست ترکان غز اسیر گردید و در حال اسارت، آنان را با دشنامها و ناسزاهایش سخت آزد و آن دیوسیرتان آدمکش نیز چندان خاک در دهان وی ریختند که سرانجام در نیمه رجب همان سال، جان به جان‌آفرین داد و دیده از جهان فرو بست.^۱

۸۴. ابوالحسن هبة‌الله بن ابی‌العلاء (یا ابی‌الغنائم) صاعد بن هبة‌الله بن ابراهیم ملقب به «موفق الملک» و «امین الدوله» و «سلطان الحکماء» و معروف به «ابن تلمیذ»^۲ (حدود ۴۶۵ یا ۴۶۶ - ۵۶۰ ق/ ۱۰۷۳ یا ۱۰۷۴ - ۱۱۶۵ م) پزشک، داروشناس، ادیب و شاعر مسیحی بغدادی.

علت اشتهار وی به «ابن تلمیذ» را انتساب او به ابوالفرج معتمد الملک یحیی بن تلمیذ، نیای مادریش، دانسته‌اند که اتفاقاً خود او نیز به «ابن تلمیذ» شهره بوده است.

گرچه در منابع ذکری از تاریخ تولد وی نیامده است، اما با توجه به اینکه وی برطبق بیشتر منابع در ۲۸ ربیع‌الاول ۵۶۰ و یا در صفر همان سال دیده از جهان فرو بست و نظر به اینکه براساس منابع، در هنگام مرگ ۹۴ سال و یا ۹۵ سال نداشته، می‌باید در حدود ۴۶۵ یا ۴۶۶ قمری و به قولی در ۴۷۴ قمری، در بغداد و در خانواده‌ای مسیحی دیده به جهان گشوده باشد. پدرش پزشکی مشهور بود و او نزد پدر مقدمات دانش پزشکی را فرا گرفت، سپس پزشکی را نزد هبة‌الله بن سعید آموخت و برای تکمیل دانش خویش و مطالعات پزشکی به ایران سفر کرد و در سراسر ایران به گردش پرداخت و در همین روزگار بود که به دربار سلطان سنجر راه

۱. طبقات اعلام الشيعة (قرن السادس)، ص ۶۵؛ فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۳۹۸ و نک: مقدمه گیهان شناخت، ص ۴۴ - ۵۰.

۲. اخبار الحکماء قفطی، ص ۳۴۰ - ۳۴۱؛ معجم الادباء، ۱۹/ ۲۷۶ - ۲۸۲؛ خریدة القصر (قسم العراق)، ۱/ ۱۵۵ و ۲/ ۲۸۱؛ تاریخ الحکماء، ص ۱۴۴؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۰۹ - ۲۱۰؛ عیون الانباء، ۱/ ۳۴۹ - ۳۷۱؛ وفيات الاعیان، ۶/ ۶۹ - ۷۷؛ المختصر فی اخبار البیتر، ۳/ ۴۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۵۵۱ - ۵۶۰ ق)، ص ۳۲۱ - ۳۲۲؛ العبر ذهبی، ۴/ ۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۰/ ۳۵۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن‌الوردی، ۲/ ۱۰۶ - ۱۰۷؛ مرآة الجنان، ۳/ ۳۴۴؛ الوافی بالوفیات، ۲۷/ ۱۱۵ - ۱۱۸ (عکسی)؛ البدایة و النهایة، ۱۲/ ۲۵۰؛ شذرات الذهب، ۴/ ۱۹۰ - ۱۹۱؛ دیوان الاسلام، ابن‌غزوی، ۲/ ۴۵ - ۴۶؛ هدیة العارفين، ۲/ ۵۰۵؛ الاعلام زرکلی، ۸/ ۷۲؛ معجم المؤلفین، ۱۳/ ۱۳۸ (۵۶/۴)؛ المخطوطات العربية شیخو، ص ۶؛ فهرس الطب حمارنة، ص ۴۵۲ - ۴۵۴؛ بروکلان، ۱/ ۴۸۷ و ذیل ۱۸۹۴؛ مجلة معهد المخطوطات، ۴/ ۳۶؛ مجلة المورد، مجلد ۶، عدد ۴/ ۳۹۸؛ ریحانة الادب، ۷/ ۴۳۰ - ۴۳۱؛ تاریخ پزشکی ایران، الگور سیریل، ترجمه باهر فرقانی، ص ۱۹۲؛ شعراء النصرانية شیخو، ۱۱/ ۳۱۵ - ۳۲۰؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳/ ۱۵۴ - ۱۵۵.

تولد وی، به تصریح خود او و به نقل از سمعانی، در سال ۴۹۲ قمری است. زادگاه وی به درستی معلوم نیست، ولی احتمال می‌رود که در بغداد باشد.

گرچه از دوران کودکی و نوجوانی وی اطلاع زیادی در دست نیست، جز اینکه نوشته‌اند در سیزده سالگی از ابن‌دبّاس دانش آموخته است، ولی در ایام جوانی از شهرت زیادی برخوردار بوده، زیرا سمعانی او را جوانی کامل و فاضل به‌شمار آورده که در ادب، لغت و حدیث چیره‌دست بوده است.

وی از ابومنصور بن جوالیقی، ابوبکر بن جوامرد قَطّان نحوی، علی بن ابی‌زید فصیحی، ابوالسعادات هبة‌الله بن شجری، حسن بن علی محوّلی لغوی، ابوالقاسم ربعی، ابوالغنائم نرسی، ابوزکریا بن منده، ابوعبدالله بارع، ابن حُصین، ابن‌کادش، ابوغالِب بن بتّا و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید و سرآمد اقران خویش گشت؛ چنانکه همگان دانش و ادب و اطلاع و چیرگی وی را در علوم و فنون مختلفی چون حدیث، لغت، نحو، هندسه، فلسفه، ادبیات عرب و جز اینها ستوده‌اند.

کسانی چون ابوسعید سمعانی، ابوالیمن کندی، حافظ عبدالغنی، عبدالعزیز بن أخضر، ابواحمد بن سَکینه، ابومحمد بن قدامه، محمد بن عماد حرّانی، ابوالبقاء عکبری، ابوالحسن علی بن نصر حلّی، فخرالدین ابوعبدالله بن تیمیّه خطیب، عمادالدین کاتب، ابوبدر اسکافی،

مسیحی بغداد و رئیس آن بود. وی از مسائل اسلامی و به‌ویژه طب برپایه احادیث نبوی نیز، بهره‌ای وافر داشت و شرحی بر احادیث نبوی نوشت که در نوع خود از نخستین کتابها در این موضوع به‌شمار رفته است.

در خوشنویسی نیز استادی زبردست بود. ابن‌ابی‌اصیبه نوشته‌های وی را که در نهایت زیبایی و در مجلدی بزرگ گردآوری شده بود، دیده است. وی به موسیقی نیز علاقه‌مند بود و در شعر و ادب نیز استاد بود و مکاتبات شعری با بزرگان روزگار خویش داشته است.

ابن‌تلمیذ با اینکه مسیحی بود و تا آخر عمر نیز مسیحی باقی ماند، پس از مرگش، در تشییع جنازه وی همگان شرکت کردند و او را در صحن داخلی کلیسای عتیقه در بغداد، به خاک سپردند.

شیفتگی وی به کتاب:

ابن‌تلمیذ یکی از شیفتگان اهل علم، کتاب و کتابخانه بود و در طول زندگانی خویش به تألیف کتابهای بسیاری در شرح و تفسیر و یا تلخیص آثار بقراط، جالینوس، ابن‌سینا، ابوزکریای رازی، حنین بن اسحاق، ابن‌مسکویه و ابن‌جزله پرداخت که برخی از آنها هم‌اکنون موجود است و فقط یکی از آنها به چاپ رسیده است (اثر چاپ شده وی *الرساله (المقالة) الامینیة فی الفصد* است که در ۱۳۰۸ ق / ۱۸۹۰ م در لکهنو چاپ شده است) وی، غیر از تألیف شرح و تفسیر، آثار و تألیفات دیگران را نیز گرد آورده و کتابخانه‌ای بزرگ و کم‌نظیر فراهم ساخته بود، چنانکه نوشته‌اند، پس از مرگش، پسرش کتابهای وی را بر ۱۲ شتر بار کرد و به منزل مجدبن صاحب منتقل نمود و جزو اموال دولتی و حکومتی درآورد. ابن‌ابی‌اصیبه گوید که کتابهای وی درنفاست و خوبی نظیر نداشت.

۸۵. ابومحمد عبدالله بن احمد بن احمد بن احمد بن عبدالله بن نصر معروف به «ابن خُشّاب»^۱ (۴۹۲ - ۵۶۷ ق / ۱۰۹۹ - ۱۱۷۲ م) فقیه، محدث، ادیب، نحوی، لغوی، منطقی و نسب‌شناس بغدادی.

علت شهرتش به «ابن خُشّاب» به دلیل لقب بودن نیای دوم او به «خُشّاب» (هیزم‌فروش) است.

۱. المنتظم، ۲۳۸/۱۰ - ۲۳۹ - ۱۹۸/۱۸؛ خریدة القصر (قسم شعراء العراق)، ۹۸/۱؛ معجم الادباء، ۴۷/۱۲ - ۵۳؛ انباه الرواة، ۹۹/۲ - ۱۰۳؛ مرآة الزمان، ۲۸۸/۸ - ۲۸۹؛ وفيات الاعیان، ۱۰۲/۳ - ۱۰۴؛ الکامل فی التاريخ، ۳۷۵/۱۱ - ۳۷۶؛ المختصر فی اخبار البشر، ۵۲/۳؛ المختصر المحتاج الیه، ۱۲۷/۲ - ۱۲۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۵۶۱ - ۵۷۰ ق)، ص ۲۶۷ - ۲۷۲؛ سير اعلام النبلاء، ۵۲۳/۲ - ۵۲۸؛ العبر، ۱۹۶/۴ - ۱۹۷؛ تلخیص ابن‌مکتوم، ص ۸۸ - ۸۹؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۱۳۴ - ۱۳۶؛ تاریخ ابن‌وردی، ۱۲۴/۲؛ مرآة الجنان، ۳۸۱/۳ - ۳۸۲؛ فوات الوفيات، ۱۵۶/۲؛ البداية و النهاية، ۲۶۹/۱۲؛ الوافی بالوفیات، ۱۴/۱۷ - ۱۶؛ الذیل علی طبقات الحنابلة، ۳۱۶/۱ - ۳۳۳؛ تاریخ ابن‌الفرات، ۱۸۹/۴ - ۲۰۶؛ طبقات النحاة ابن‌قاضی شهبه، ۱۷/۲ - ۲۰؛ النجوم الزاهرة، ۶۵/۶؛ تاریخ الخلفاء سبوی، ص ۴۴۸؛ بغیة الوعاة، ۲۹/۲ - ۳۱؛ كشف الظنون، ۱۰۸/۱ - ۶۰۲، ۶۰۴، ۷۴۱ و ۱۵۳۶/۲، ۱۵۶۳، ۱۷۹۱، ۱۸۰۴، ۱۸۹۴، ۱۹۷۳؛ شذرات الذهب، ۲۲۰/۴ - ۲۲۲؛ الفلاکة و المغلوکون، ص ۷۸ - ۷۹؛ هدیة العارفين، ۴۵۶/۱؛ معجم المطبوعات، ص ۹۳؛ تاریخ الادب العربی، ۱۶۷/۵ - ۱۶۹؛ معجم المؤلفین، ۲۰۱/۲ - ۲۲۱/۲ و (۲۷۴)؛ بروکلان، ذیل ۴۹۳/۱ - ۴۹۴؛ مجلة المورد، مجلد ۴، عدد ۱/۲۱۰، ۲۲۶؛ ریحانة الادب، ۵۰۰/۷ - ۵۰۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۱۹/۳ - ۴۲۲.

ابن‌دهان و جمعی دیگر از او دانش آموخته، حدیث شنیده و نقل حدیث کرده‌اند.

شخصیت علمی وی را گروهی ستوده‌اند، اما سخن دوست و شاگرد او عمادالدین از همه ستایش‌آمیزتر است، زیرا ابن‌خشاب را داناترین مردم به زبان عربی، نحو، لغت، تفسیر، حدیث و نسب‌شناسی و از همه بزرگان روزگارش برتر دانسته است. یاقوت او را همطراز ابوعلی فارسی دانسته و ابن‌فرات او را از لحاظ علمی از ابوعلی برتر شمرده است.

صفدی نوشته است که وی خطی به غایت خوش و زیبا داشته است؛ چنانکه دستنوشته‌های وی را به قیمت گزاف می‌خریدند. او در حسن قرائت و سریع خواندن و فهمیدن قرآن نیز، سرآمد اقران خود به شمار می‌آمد و قرآن را با قرائت‌های گوناگون در حافظه داشت. با وجود این بیشتر شهرت او به علت مهارت وی در علم نحو بوده است، چنانکه زعامت و پیشگامی در این دانش در آن روزگار به او منتهی می‌شد.

یکی از صفات عالی و برجسته وی که او را به آن بسیار ستوده‌اند، پژوهشگری و تحقیق بوده است، چنانکه نوشته‌اند روزی ابوالخیر مصدق بن شیبب واسطی خطبه شفشقیه حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را نزد ابن‌خشاب خواند و آنگاه درباره اسناد آن از ابن‌خشاب پرسید و گفت که برخی اعتقاد دارند که این خطبه از سید رضی است. ابن‌خشاب در پاسخ شاگرد خویش گفت: این شیوه‌گفتار از سید رضی نیست، چه ما سبک و اسلوب او را می‌شناسیم و من متن خطبه را در کتابهای مختلفی که حدود ۲۰۰ سال پیش از سید رضی نوشته شده یافته‌ام و چندین نسخه را می‌شناسم که پیش از تولد پدر سید رضی نوشته شده است و مشخصات خط و نویسنده آنها را به خوبی می‌شناسم.

ابن‌خشاب در ۵۶۷ یا ۵۶۸ قمری در سن ۷۵ سالگی در منزل ابن‌فراء دیده از جهان فرو بست و نزدیک آرامگاه بشر حافی در بغداد، به خاک سپرده شد. نوشته‌اند که وی هیچگاه تن به ازدواج نداد و مجرد باقی ماند. ابن‌جویری در هنگام مرگ، به عیادت او رفت و همچنین ابوالقاسم بن غزّاء وقتی وضع رقت‌بار وی را دید، او را به منزل خویش برد و پرستاری او را به عهده گرفت.

آثار و تالیفات:

ابن‌خشاب دارای آثار چاپی، خطی و منسوب بسیاری است که به اختصار به این شرح است:

۱. آثار چاپی:

چند اثر علمی وی تاکنون منتشر شده که عبارتند از: *استدراکات* که در واقع نقدی است بر *مقامات* حریری، این کتاب با نقد ابن‌بزی بر ابن‌خشاب، در ۱۳۲۸ قمری در آستانه و در ۱۳۲۶ قمری در قاهره در پایان *مقامات* حریری، چاپ شده است. *المرتجل* که شرح بر *الجمل فی النحو* عبدالقاهر جرجانی است و در ۱۹۷۲ م، به کوشش علی حیدر، در دمشق انتشار یافته است.

۲. آثار خطی:

برخی از آثار وی که هم‌اکنون به صورت خطی در کتابخانه‌های مختلف باقی مانده عبارتند از: *تواریخ میلاد الائمة و وفیاتهم* (ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه فخرالدین نصیری در تهران) و در ضمن با عنوان *تواریخ موالید و وفیات اهل‌البیت* و این دفنوا (ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه دانشگاه تهران)؛ *القصیده البدیعیة الجامعة لشتات الفضائل والرموز العلمیة* (دارالکتب قاهره)؛ *لمعة فی الکلام علی لفظة آمین المستعملة فی الدعاء و حکمها فی العربیة* (ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه کوپریلی ترکیه)؛ *مسائل فی النحو* (ضمن همان مجموعه در کوپریلی).

۳. آثار منسوب:

شرح اللمع ابن جنی در ۳ جلد اما ناتمام؛ شرح مقدمه *ابن‌هبیره وزیر در نحو*؛ *حاشیة دترة الغواص* حریری؛ *ردیة‌ای بر تهذیب اصلاح المنطق ابن‌سکیت*؛ *ردیة‌ای بر امالی ابن‌شجری*؛ *ردیة‌ای بر شرح الجمل ابن‌بابشاذ* با عنوان *هادیة الهادیة*؛ *اللامع فی النحو* در نقد شعر.

وی دارای اشعار و قصایدی نیز بوده که عمادالدین، یاقوت و ابن‌فرات برخی از آنها را نقل کرده‌اند.

شیفتگی وی به کتاب:

یکی دیگر از صفات برجسته او که زبانزد عام و خاص

شماره نمی‌آمد و او همیشه مشغول مطالعه بود و هیچگاه در طول شبانه‌روز از مطالعه خسته نمی‌شد و هیچ‌وقت دامن او خالی از کتاب نبود.

شاگردش ابومحمد بن الاخضر گوید: روزی بر وی وارد شدم، در حالی که مریض بود و در عین حال کتابی روی سینه‌اش بود و آن را مطالعه می‌کرد! از او پرسیدم که این چه وضعی است و چرا در این حال بیماری دست از مطالعه بر نمی‌داری؟! گفت: ابن جتی مسأله‌ای و موضوعی را در کتاب خود عنوان کرده و بسیار کوشیده تا یک بیت شعر، برای آن شاهد بیاورد ولی نیافته است؛ اما من هفتاد بیت در استشهاد آن یافته‌ام که هر یک از آنها خود قصیده‌ای است. همچنین نوشته‌اند که او در رساله‌ای مربوط به نسب مسدد بن مسمر از حماد راویه دیده بود که وی مدعی شده که ۶۰۰ قصیده با مطلع: «بأنت سعاد» می‌شناخته است. ابن خشاب چون این مطلب را شگفت‌آور دید، خود به تحقیق پرداخت و موفق به گردآوری ۶۰۰ قصیده مذکور شد. این مطالب نشان می‌دهد که وی تا چه اندازه دوستدار و شیفته مطالعه و کتاب بوده است.

به هر حال نوشته‌اند که وی به دلیل همین شیفتگی، کتابهای فراوانی گردآورده بود و آنها را در همان ایوان بزرگ در بالای رفهای چوبی قرار داده بود، اما به دلیل کثرت و شمار زیادشان و مرور زمان و عدم گردگیری و نداشتن وقت برای مطالعه همه آنها، گرد و خاک زیادی بر آن نشسته بود و حتی نوشته‌اند که پرندگان و کبوتران در لابه‌لای صفوف کتابها و در بالای آنها لانه ساخته بودند.

وقتی که وی در بستر بیماری افتاد، برخی از دوستان وی و اهل علم، به او پیشنهاد کردند تا کتابهایش را وقف کند، ولی گویا زیر بار نرفته و پس از مرگش، کتابهای او پراکنده شد و بسیاری از آنها به فروش رفت و فقط عشری از کتابهایش باقی ماند که آنها را در رباط مأمونیه قرار دادند و وقف آنجا نمودند.^۱

۱. نک: ابناه الرواة، ۲/۱۰۰؛ الذیل علی طبقات الحنابلة، ۳۱۹/۱؛ المنهج الاحمد، ۲۶۱/۳؛ شذرات الذهب، ۳۶۶/۶؛ علماء المزاب، ص ۱۳۶؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۳۲۱؛ عناق الکتب، ص ۶۰-۶۱؛ تاریخ الاسلام ذہبی، ص ۲۶۸؛ المنتظم، ۱۰/۲۳۸-۲۳۹ (۱۸/۱۹۸)؛ معجم الادباء، ۴۷/۱۲-۵۳؛ دور الکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۱۵.

بوده و حتی در تکوین شخصیت علمی او بسیار مؤثر بوده شیفتگی وی به کتاب و کتاب‌دوستی اوست که حتی رنگی بیمارگونه داشته است؛ چنانکه نوشته‌اند پیری و سالخوردگی وی نیز، هرگز از شور و اشتیاق وی به مطالعه و گردآوری کتب نکاست و تا دم مرگ، لحظه‌ای از جمع‌آوری کتاب و مطالعه باز نایستاد.

ذهبی نوشته است که وی با وجود سالخوردگی سخت شیفته شنیدن و سود بردن از گفته‌های دیگران بود و در آموختن هیچ مطلبی تردید نمی‌کرد و نوشته‌اند که وی انبوهی از کتابهای گوناگون را فراهم کرده بود و هرگاه دانشمند و عالمی زندگی را بدرود می‌گفت، ابن خشاب نخستین کسی بود که برای خریداری کتابهای آن عالم حاضر می‌شد و آنها را به هر قیمتی که بود خریداری می‌کرد و بر مجموعه نفیس خویش می‌افزود. به گفته صفدی او همواره کتابهای کهنه و ارزان قیمت را انتخاب می‌کرد و قفطی نوشته است که هرگاه از کسی کتابی به امانت می‌گرفت، از بازگرداندن آن سرباز می‌زد و یا اگر می‌خواست کتابی را بخرد و قیمت آن گران بود، دور از چشم دیگران، برگهایی از آن کتاب را می‌کند و آنگاه کتاب را ناقص جلوه می‌داد و به بهای اندکی می‌خرید.

ذهبی نوشته است که وی کتابهای فراوانی گرد آورده بود و سبط بن جوزی نوشته است که او شیفته کتاب بود و روزی به بازار کتابفروشان رفت و شنید که کتابی را به پانصد دینار می‌فروشد و چون مبلغی برای خرید کتاب به همراه نداشت، از فروشنده خواست که سه روز به او مهلت دهد و فروشنده به او مهلت داد و او رفت و خانه مسکونی خویش را به پانصد دینار فروخت، سپس آن مبلغ را به صاحب کتاب داد و آن را به همان پانصد دینار خریداری کرد و از فروش خانه فقط بیست دینار برایش باقی ماند.

ابن نجار گوید: در منزل او ایوانی بزرگ بود که مملو از کتاب بود و اگر کتابی به امانت می‌گرفت، از بازگرداندن آن به صاحب سرباز می‌زد و به وی می‌گفت: آن کتاب در بین کتابهایم گم شده و نمی‌توانم آن را در میان این همه کتاب پیدا کنم!

در کتابخانه وی همه‌گونه کتاب و خطوط علما و فضلا و اجزاء حدیث یافت می‌شد و تعداد آنها آنقدر زیاد بود که به

۸۶. ابوالعباس احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن صقر انصاری خزرچی سرقسطی غرناطی معروف به «ابن صقر»^۱ (۴۹۲ - ۵۶۹ ق/۱۰۹۹ - ۱۱۷۳ م) محدث، فقیه، قاضی، متکلم، مورخ، مقرئ، کاتب، ادیب و شاعر نامور اندلسی.

جد پدرش عبدالرحمن در اصل اهل سرقطه بود و همراه فرزندش صقر به دلیل بعضی حوادث و آشوبها، به بلنسیه هجرت کرد و عبدالرحمن پدر ابوالعباس در آنجا دیده به جهان گشود و از آنجا به مریه رفت و در آنجا سکونت و ابوالعباس احمد بن صقر، در مریه، در اواخر ربیع‌الاول ۴۹۲ ق دیده به جهان گشود. بعضی تاریخ تولد وی را در سال ۵۰۲ قمری نوشته‌اند که درست نیست.

ابن صقر از ابوالحسن بن بازش، ابوالقاسم بن ابرش، ابوالعباس بن خیره بن مفضل یحصی بن صواب، ابوبحر سفیان بن عاصی، ابوبکر بن غالب بن عطیه، ابن اغلب، ابن عربی، یحیی بن عبدالله تجیبی، ابوجعفر ابن بازش، ابوعبدالله بن احمد بن وضاح، ابن عمر زبیدی، ابوالفضل عیاض، ابوالقاسم بن خلف بن بشکوال، ابوعلی سبط ابی عمر بحر بن عبدالله، عبدالحق بن عطیه و دیگران حدیث شنیده، روایت کرده و دانشهای گوناگون آموخته است. او را محدثی مکثر و موثق، فقیهی عارف، متکلمی مبرز و حاذق، کاتبی بلیغ و شاعری ادیب دانسته‌اند که در خط از تمام اهل روزگار خویش پیشتر بود.

کسانی چون فرزندش ابوعبدالله، ابو خالد یزید بن یزید بن رفاعه، ابومحمد بن علی بن وقب فقاعی و جمعی دیگر از او دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

شهرت و مقام علمی وی، ابوعبدالله بن حسون، قاضی مراکش را بر آن داشت تا وی را به مراکش دعوت کند و امر قضاوت و امامت جماعت در مسجد آنجا را به وی بسپارد و چون حکومت به موحدین رسید، عبدالؤمن موحدی او را در مقام سابقش ابقا کرد، ولی پس از چندی به عنوان قاضی غرناطه به آن دیار رفت و پس از آن به اشبیلیه منتقل گردید و به منصب قضا آن دیار گماشته شد و مدتی هم عهده‌دار خدمت در خزانه علمی گردید. به هر حال او در دولت موحدین بسیار مورد احترام بود و عطایا و بخششهای فراوانی به او نمودند. او بار دیگر در زمان محمد بن

عبدالؤمن بن علی موحدی به غرناطه بازگشت و عهده‌دار منصب قضا گردید. نوشته‌اند که هر چه را به دست می‌آورد و یا از ریاست مقامات دولتی از حقوق و عطایا نصیبش می‌شد، همه را در راه علم، عالمان، دانش‌طلبان، فقرا و مساکین خرج می‌کرد. وی در کنار امور قضا، تدریس، امامت جماعت و مشاغل دیگر، به تألیف کتاب نیز می‌پرداخت و آثاری پدید آورد که از آن جمله می‌توان به شهاب الاخبار یا شرح آن و انوار الافکار فیمن دخل جزیره الاندلس من الزهاد والابرار اشاره کرد. وی در اواخر جمادی الاول سال ۵۶۹ قمری در مراکش دیده از جهان فرو بست، گرچه برخی سال مرگ وی را به اشتباه ۵۵۹ قمری نوشته‌اند.

شیفتگی وی به کتاب:

همگان در شرح زندگی وی از فروتنی و قناعت وی سخن گفته‌اند و نوشته‌اند که از دنیا مفارقت کرد، در حالی که همت وی جز به تحصیل علم و انتشار آن به چیز دیگری معطوف نبود. وی بسیار شیفته کتاب، علم و اهل علم بود و هم و غم خود را مصروف آن می‌نمود و کتابهای فراوانی گرد آورده بود؛ جز آنچه به خط زیبای خویش نوشته بود. نوشته‌اند که در هنگام عزیمت به مراکش به مقدار پنج بار کتاب به همراهش بود و در مراکش نیز به تهیه و گردآوری کتابهای بسیاری همت کرد و از این راه کتابهای بسیار نفیس فراهم آورد.

کتابها و کتابخانه وی دستکم دو بار به غارت رفت: یک بار در غرناطه هنگامی که اهل غرناطه به لمتونه یورش بردند، ولی مغلوب شدند و اهل لمتونه به غرناطه حمله کردند و خون و مال مردم را مباح نمودند و خانواده ابن قصر، فرار را بر قرار اختیار کردند و از شهر غرناطه خارج شدند و غارتگران منزل وی را چپاول کردند و آنچه در منزل داشت، که از جمله آنها کتابهایش بود، همه را به غارت بردند و ابن قصر در آن زمان در مراکش بود.

۱. الاطحة فی اخبار غرناطه، ۱/۱۸۶ (اخبار غرناطه خطیب، ۱/۶۷ - ۷۱)؛ الذبیح المذهب، ۱/۲۱۳ (ص ۴۸ - ۵۰)؛ الاعلام بین حل مراکش و انما من الاعلام، ۱/۲۳ - ۲۳۲؛ تاریخ الاسلام ذهی (حوادث و وفیات ۵۶۱ - ۵۷۰ ق)، ص ۳۲۹؛ ایضاح المکنون، ۱/۱۳۷ و ۲/۶۰؛ الذیل و التکملة، ۱/۲۹۹؛ معجم المؤلفین، ۱/۱۶۷؛ عشاق الکتب، ص ۷۸ - ۷۹.

او را از علمای شیعه دانسته‌اند و او را به تقوا و پرهیزکاری ستوده‌اند و همچنین اهل سنت نیز، او را از خود دانسته‌اند و به پرهیزکاری و صلاح و سداد و تقوا بسیار ستوده‌اند.

او را در حدیث، زهد و دیگر علوم، تألیفات و تصنیفاتی است و تنها کتاب *زاد المسافر* وی در حدود پنجاه جلد بوده است و در وقف و ابتدا و تجوید و معرفة القرآن کتابی در بیست جلد نوشته است. تصانیف وی در قرآن مورد تحسین قرار گرفته و استنساخ شده و به خوارزم و شام فرستاده شده است.

شیفتگی وی به کتاب:

شدت علاقه ابوالعلاء به علم، عالمان و کتاب به حدی بود که وی آنچه را از پدر تاجر خود، به ارث برده بود، همه را در راه علم خرج کرد و به طالبان علم انفاق نمود و گویند که برای هر طالب علمی که نزد وی درس می‌خواند، حقوقی تعیین کرده بود و حتی به اقوام فقیر در مکه و بغداد مستمری می‌فرستاد و خود در طلب علم بارها به اصفهان و بغداد سفر کرد و در این مسافرت‌ها همیشه کتابهایش را بر پشت خویش حمل می‌کرد.

او خود گفته است که در بغداد در مساجد بیتوته می‌کرد و چون چراغ در بلندی قرار داشت، ایستاده به مطالعه و کتابت می‌پرداخت.

صغدی نوشته است که وی در موضوع قرائت و علوم

۱. المنتظم، ۲۴۸/۱۰ (۲۰۸/۱۸ - ۲۰۹)؛ معجم البلدان، ۶۰۱/۴؛ معجم الادباء، ۵/۸ - ۵۲؛ الکامل فی التاريخ، ۴۱۱/۱۱؛ التقييد ابن نطفة، ص ۲۳۹ - ۲۴۱؛ مرآة الزمان، ۳۰۰/۸؛ تلخیص مجمع الآداب، ۶۲۶/۴ - ۶۲۷؛ دول الاسلام، ۸۴/۲؛ العبر، ۲۰۶/۴ - ۲۰۷؛ تاریخ اسلام ذہبی (حوادث و وفیات ۵۶۱ - ۵۷۰ ق)، ص ۳۳۴ - ۳۳۹؛ سير اعلام النبلاء، ۴۰/۲۱ - ۴۶؛ معرفة القراء الکبار، ۵۴۲/۲ - ۵۴۴؛ تذکرة الحفاظ، ۱۲۳۴/۴؛ المختصر المحتاج اليه من تاريخ ابن ديبی، ۲۷۶/۱ - ۲۷۷؛ السنن من تاريخ بغداد دمیاطی، ص ۹۶ - ۹۷؛ البداية و النهاية، ۲۸۶/۱۲؛ الواقی بالوفیات، ۳۸۴/۱۱ - ۳۸۵؛ مرآة الجنان، ۳۸۹/۳ - ۳۹۰؛ الذیل علی طبقات الخبابة، ۳۲۴/۱ - ۳۲۹؛ غایة النهاية، ۲۰۴/۱ - ۲۰۶؛ النجوم الزاهرة، ۷۲/۶؛ طبقات المفسرين، سیوطی، ص ۴۷۳ - ۴۷۴؛ بغية الوعاة، ۴۹۴/۱ - ۴۹۵؛ طبقات المفسرين داودی، ۱۲۸/۱، ۱۳۱؛ شذرات الذهب، ۲۳۱/۴ - ۲۳۲؛ دیوان الاسلام، ۳۰۲/۳ - ۳۰۳؛ روضات الجنات، ۹۰/۳ - ۹۲؛ كشف الظنون، ۱۱۴/۱ و ۱۱۰۶/۲، ۱۱۸۹، ۱۳۸۷، ۱۷۳۳، ۲۰۳۶؛ ایضاح المکنون، ۲۰۶/۱ - ۲۰۶؛ اعیان الشیعة، ۶۳۴/۴؛ الاعلام زرکلی، ۱۸۱/۲؛ معجم المؤلفین، ۱۹۷/۳ - ۱۹۸؛ ۵۳۳/۱ - ۵۳۴؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السادس)، ص ۵۳ - ۵۴؛ فوائد الرضوية، ص ۹۵؛ فهرست منتخب الدین، ص ۵۹؛ امل الآمل، ۶۲/۲؛ جامع الرواة، ۱۸۹/۱؛ تنقیح المقال، ۲۶۸/۱؛ ریاض العلماء، ۱۵۱/۱؛ ریحانة الادب، ۲۰۶/۷؛ عشاق الکتب، ص ۶۲؛ بروکلمان، ذیل ۷۲۴/۱.

بار دیگر در مراکش کتابها و اموالش به غارت رفت و آن در زمانی بود که عبدالؤمن موحدی و سپاهیانش مراکش را محاصره کردند و اهالی شهر سخت در مضیقه افتادند. گویند در آن حال نیز، ابوالعباس ابن صقر دست از خرید کتاب برنمی‌داشت و در حالی که خود و خانواده‌اش نیاز شدید به مایحتاج زندگی و خوراک داشتند وی روزی برای خرید خوراکی بیرون رفت، اما در راه کتابی را در دست یک نفر دید و آن را به درهمی خرید و سپس بدون اینکه خوراکی تهیه کند به منزل بازگشت. به هر حال ورود موحدین به مراکش همراه با قتل و غارت بود و در این میان کتابخانه او نیز از آسیب غارت درامان نماند.

۸۷. ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد

بن سهل همدانی عطار^۱ (۴۸۸ - ۵۶۹ ق/۱۰۹۵ - ۱۱۷۳ م) محدث، حافظ، مقرئ، نحوی، لغوی ادیب و شیخ شهر همدان. وی در ذیحجه سال ۴۸۸، در همدان دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را در آنجا آموخت و پرورش یافت، سپس در طلب علم راهی اصفهان شد و در آنجا قرائت قرآن را از ابوعلی حداد فرا گرفت و به استماع حدیث پرداخت و همچنین از ابوالعزّز قلانسی در واسط نیز، قراءات را آموخت و بعد به بغداد رفت و از ابوعبدالله بارع، ابوبکر مزرقی و گروهی دیگر حدیث شنید و دانش آموخت و همچنین در آنجا و در خراسان از ابوالقاسم بن بیان، ابوعلی بن مهدی و ابوعبدالله فراوی و گروهی از هم‌طبقه ایشان حدیث شنید و در حدیث و قراءات سرآمد اقران خویش گردید.

ابوسعید سمعانی او را حافظی متقن، مقرئ فاضل، حسن السیره، عزیز النفس و اکرام‌کننده غریبان، آشنا به حدیث و قراءات و ادب به‌شمار آورده است.

کسانی چون ابواحمد بن سکینه، مبارک بن ازهر، ابوالمواهب بن ضرئ، عبدالقادر بن عبدالله زهاوی، یوسف بن احمد شیرازی، محمد بن محمود بن ابراهیم حمّامی واحد و عبدالبرّ و فاطمه فرزندان، عتیق بن بدل مکی، قاضی علی بن عبدالرشید، قاضی عبدالحمید بن عبدالرشید و گروهی دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده و دانش آموخته‌اند.

منتجب‌الدین رازی وی را جزو علمای شیعه و شیخ خویش خوانده و به پیروی از او سایر رجال نویسان شیعه نیز،

قرآنی و حدیث، کتابهایی نیکو و متقن نوشت و از اصول تألیف شده عالمان دین، کتابهای بزرگ و خوب و نفیس با خطوط معتبر بسیار تهیه کرده و گرد آورده بود و در همدان دارالکتب (کتابخانه) و خزانه‌ای ساخت و همه کتابهای خویش و آنچه را فراهم کرده بود، وقف آن نمود.

طلحة بن مظفر ثعلبی گوید: وقتی ابن‌جوایلی دیدید از جهان فرو بست، کتابهایش را در بغداد در معرض فروش گذاشتند و ابوالعلاء عطار همدانی در آنجا حاضر بود. در آن حال بعضی از آثار ابن‌جوایلی را به شصت دینار در معرض فروش قرار دادند و فروشنده با صدای بلند قیمت آن را فریاد می‌زد، ابوالعلاء به فروشنده گفت من این کتابها را به همین قیمت خریدارم، ولی الآن پول ندارم. اگر یک هفته به من مهلت دهی، پول آن را تهیه می‌کنم و به تو می‌پردازم. فروشنده قبول کرد و ابوالعلاء در عرض یک هفته به صورت مخفیانه به همدان رفت و خانه‌اش را که بیش از این قیمت داشت در معرض فروش گذاشت و به کمتر از قیمت فروخت و شصت دینار را تهیه کرد و به بغداد بازگشت و قیمت کتابها را پرداخت کرد. وقتی به او گفتند: خانه‌ات بیش از اینها ارزش دارد؛ گفت: نه! به همین شصت دینار بفروشید! و این شدت علاقه و شیفتگی وی را به کتاب می‌رساند که دست به چنین کاری زده است.

نوشته‌اند که پس از مرگش او را در خواب دیدند که در شهری که همه دیوارهایش از کتاب بود و در اطراف وی کتابهای بی‌شماری قرار داشت، در حال مطالعه بود و در آن حال از او پرسیدند که حکایت این کتابها چیست؟ گفت: از خداوند خواستم که مرا در آخرت به همان چیزی مشغول کند که در دنیا به آن اشتغال داشته‌ام و مرا با چیزی محسور سازد که در دنیا با آن حشر و نشر داشته‌ام و خداوند نیز، حاجت مرا روا ساخته و مرا با کتاب که در دنیا به آن دلبستگی داشته‌ام محسور ساخته است.

به این ترتیب ابوالعلاء را می‌توان یکی از شیفتگان کتاب به شمار آورد و همین پرداختن وی به کتاب و پیشرفت در علم و ادب، نام وی را پرآوازه ساخت و مورد احترام همگان قرار گرفت، چنانکه نوشته‌اند وقتی به همدان وارد می‌شد و در شهر حرکت می‌کرد، هیچکس باقی نمی‌ماند که به او سلام نکند و برایش دعا ننماید، حتی کودکان و یهودیان نیز، به او احترام می‌گذاشتند.

او هیچگاه از اموال ظلمه نخورد و از حکومتیان مدرسه یا رباطی نپذیرفت و در منزل خود به قرائت حدیث می‌پرداخت و تدریس می‌نمود.

وی در ۱۹ جمادی الاول ۵۶۹ دیده از جهان فرو بست و پس از عمری تلاش در راه علم و فرهنگ و نشر قرآن و حدیث، رخ در نقاب خاک کشید.

۸۸. ابومحمد سعید بن مبارک بن علی بن عبدالله بن سعید بن محمد بن نصر بن عاصم بن عبّاد بن عاصم بغدادی معروف به «ابن‌الدهان»^۱ (۴۹۴ - ۵۶۹ ق/ ۱۱۰۱ - ۱۱۷۴ م) نحوی، ادیب و شاعر.

وی در سال ۴۹۴ قمری درنهر طابق یکی از محله‌های بغداد دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و از زمانی نحوی لغت و ادبیات عرب را آموخت و از ابوالقاسم بن حصین و ابوغالب بن بنا و دیگران حدیث شنید و دانش فرا گرفت و سرآمد اقران خویش گردید؛ چنانکه در وصف او گفته‌اند: سیبویه عصر خویش و یگانه زمان خود و دریای مواجی بود.

ابوسعید سمعانی که او را در جوانی دیده است گوید: وی جوانی فاضل بود که به نحو آشنایی کامل داشت و در شعر چیره‌دست بود. قفطی نیز، درباره او گفته است که وی مردی عالم و فاضل و زیرک بود که به علم نحو کاملاً آشنا بود و ید طولایی در شعر داشت و اضافه کرده است که در آن روزگار نحویان بغداد چهار نفر بودند: ابن‌جوایلی، ابن‌شجری، ابن‌خشاب و ابن‌دهان که برخی از دوستداران ابن‌دهان او را

۱. خريدة القصر، ۸۲/۱ - ۸۳؛ انباه الرواة، ۴۷/۲ - ۵۱؛ الکامل فی التاريخ، ۴۱۱/۱۱؛ الروضتين فی تاریخ الدولتين، ۶۱۵/۲/۱؛ معجم الادياء، ۲۱۹/۱۱ - ۲۲۳؛ وفيات الاعيان، ۳۸۲/۲ - ۳۸۵؛ اشارة التعمين، ص ۲۰؛ المختصر المحتاج اليه، ۸۵/۲ - ۸۶؛ تاريخ الاسلام ذهبي (حوادث و وفيات ۵۶۱ - ۵۷۰ ق)، ص ۳۴۱ - ۳۴۳؛ العبر، ۲۰۷/۴؛ سير اعلام النبلاء، ۵۸۱/۲۰ - ۵۸۲؛ تلخيص ابن‌مكثوم، ص ۷۷؛ الوافي بالوفيات، ۲۵۰/۱۵ - ۲۵۴؛ نكت الهميان، ص ۱۵۸ - ۱۵۹؛ مرآة الجنان، ۳۹۰/۳؛ طبقات النحويين ابن‌قاضي شهبه، ۳۵۲/۱ - ۳۵۴؛ النجوم الزاهرة، ۷۲/۶؛ بغية الوعاة، ۵۸۷/۱؛ طبقات المفسرين داودي، ۱۸۳/۱ - ۱۸۴؛ كشف الظنون، ۷۲/۱، ۱۱۶، ۲۱۲، ۴۳۸، ۷۵۲، ۸۷۲، ۹۶۰، ۱۱۵۶/۲ - ۹۶۰، ۱۲۶۵، ۱۲۶۸، ۱۵۶۳، ۱۶۳۰، ۱۹۷۷؛ شذرات الذهب، ۲۲۳/۴؛ روضات الجنات، ۵۴/۴ - ۶۰؛ هدية العارفين، ۳۹۱/۱؛ تاريخ الادب العربي، ۱۶۹/۵ - ۱۷۰؛ فهرس المخطوطات المصورة بدار الکتب، ۳۸۹/۱؛ معجم المؤلفين، ۳۹۱/۱؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۲۶۸؛ عشاق الکتب، ص ۱۴۹ - ۱۵۰؛ ریحانة الادب، ۵۲۱/۷ - ۵۲۲؛ نامه دانشوران، ۴۴۸/۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۵۲۰/۳ - ۵۲۲.

به دیگران برتری می‌دادند و برای فراگیری علم نحو به جلسات درس او می‌رفتند.

خطیب تبریزی و گروهی دیگر از او دانش آموختند و حدیث شنیدند. وی شاگردان بسیاری تربیت کرد. او به قصد دمشق از بغداد خارج شد و چون به موصل رسید، جمال‌الدین محمد اصفهانی جواد، وزیر موصل از او خواست که در موصل بماند. ابن‌دهان این دعوت را پذیرفت و جمال‌الدین او را مورد اکرام قرار داد و او را در رأس اساتید قرار داد تا به تدریس بپردازد و تا پس از وفات جمال‌الدین نیز در موصل باقی ماند و به تدریس و تألیف پرداخت.

ابن‌دهان دارای آثار و تألیفات بسیاری است که از آن جمله می‌توان به تفسیر القرآن در چهار جلد، شرح الايضاح ابوعلی فارسی در چهل جلد، شرح اللمع فی العربية ابن جتی به نام: الغرة؛ کتاب الاضداد وازالة المرء فی الغین والتراء؛ کتاب التدروس فی النحو؛ کتاب التدروس فی العروض؛ کتاب التریاضة؛ کتاب الضاد و الظاء، به نام: الغنیة؛ کتاب المعقود فی المقصور والممدود؛ تفسیر الفاتحة؛ تفسیر سورة الاخلاص؛ الفصول فی النحو؛ المختصر فی القوافی؛ شرح بیت من شعر الملك الصالح بن رزیک در بیت کزاسه؛ الثکت والاشارات علی السنة الحیوانات؛ دیوان شعر؛ دیوان رسائل.

از این آثار: کتاب الاضداد وی به کوشش محمدحسین آل‌یاسین، در نجف و در ۱۳۷۳ قمری، ضمن نفائس المخطوطات و کتاب الفصول فی العربية او به کوشش فائز فارس، در بیروت و در ۱۴۰۹ قمری چاپ شده‌اند. برخی از آثار او مانند: الغرة فی شرح اللمع ابن جتی در سه نسخه خطی در کوپریلی، قلیج علی‌پاشا و تیموریه و کتاب شرح ابیات سیبویه، در بشیر آغا ایوب و کتاب شرح الدروس فی النحو، در قلیج علی‌پا و کتاب الفصول فی القوافی در گوتا و بخشی از قصاید او در دو جنگ در موزه عراق موجود هستند.

شیفتگی وی به کتاب:

ابن‌دهان به دلیل علاقه شدید به کتاب با اینکه خطی زیبا و نیکو نداشت، بسیاری از کتابهای ادبی را استنساخ کرد. نوشته‌اند که وی در سفر اصفهان، علاوه بر ملاقات با عالمان آن دیار، از کتابخانه‌های آنجا بهره فراوان جست و در آنجا بود که شمار زیادی کتابهای عربی را به خط خود

رونویس کرد و بدین ترتیب کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس برای خود در بغداد پی افکند و پس از اینکه به موصل رفت و در آنجا سکونت نمود، قصد داشت کتابخانه خود را به موصل منتقل کند، ولی پیش از آنکه مجال یابد تا کتابخانه‌اش را انتقال دهد، رود دجله طغیان کرد و سیل بغداد کتابخانه وی را دربرگرفت. ابن‌دهان که با شنیدن این خبر بسیار ناراحت شده بود کسی را به بغداد فرستاد تا او را از چگونگی کتابها و کتابخانه‌اش آگاه سازد و چون آن شخص به بغداد رسید، دید که کتابها از سیل آسیب زیادی دیده‌اند و او را آگاه ساخت و او دستور داد تا باقی‌مانده کتابها را به موصل منتقل کردند و او برای احیای دوباره کتابها که بویژه با خراب شدن دباغ‌خانه پشت کتابخانه و نفوذ آب از آن طریق به کتابخانه، بوی ناخوشایندی گرفته بود از بخور لادن و معطر استفاده کرد و پس از ۳۰ رطل بخور لادن، ابن‌دهان بینائیش را از دست داد و نابینا گردید و بالاخره در غره شوال ۵۶۹، در موصل دیده از جهان فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد.

۸۹. ابوالقاسم نورالدین محمود بن ابی سعید قسیم الدوله زنگی بن آقسنقر سلجوقی^۱ (۵۱۱-۵۶۹ ق / ۱۱۱۷-۱۱۷۴ م) از اتابکان شام.

پدرش قسیم‌الدوله زنگی از جانب سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه بن البارسلان و رضایت خلیفه المسترشد

۱. المنتظم، ۱۰/۲۴۸، ۲۴۹ (۲۰۹/۱۸-۲۱۰)؛ الکامل فی التاريخ، ۱۱/۴۰۲-۴۰۵؛ سنا البرقی الشامی، ۱/۱۵۳-۱۵۵؛ تاریخ الباهر، ص ۱۶۱-۱۷۵؛ نوادر السلطانیة، ص ۴۷؛ الاشارات الی معرفة الزیارات، هروی، ص ۱۶؛ بغیة الطلب (تراجم السلاجقة) فهرس اعلام، ص ۴۰۵؛ زبدة الحلب، ۲/۳۴۰-۳۴۱ و ۹/۳-۱۰؛ مغز الکروب، ۱/۲۶۳؛ الروضین، ۱/۵۷۷-۵۸۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن‌منظور، ۲۴/۱۲۱-۱۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ۵۷/۱۱۸-۱۲۴؛ اخبار الدول المتقطعة، ص ۱۱۴؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۱۵-۲۱۶؛ وفیات الاعیان، ۵/۱۸۴-۱۸۹؛ مرآة الزمان، ۸/۱۸۷، ۳۰۵-۳۴۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ۳/۵۵؛ النجوم الزاهرة فی حلی حضره القاهرة، ص ۱۴۳؛ نهاية الادب، ۲۷/۱۶۳-۱۶۸؛ الغر، ذهبی، ۴/۲۰۸-۲۰۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۶۱-۵۷۰ ق)، ص ۳۷۰-۳۸۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۰/۵۳۱-۵۳۹؛ دول الاسلام، ۲/۸۳؛ تاریخ ابن‌وردی، ۲/۸۳؛ مرآة الجنان، ۳/۳۸۶-۳۸۹؛ البداية و النهایة، ۱۲/۲۷۷-۲۷۸؛ الجوهر الثمین، ۲/۱۴؛ تاریخ ابن‌خلدون، ۵/۲۵۳؛ الجواهر المضية، ۲/۱۵۸؛ شفاء الغرام، ۲/۳۶۷-۳۶۷؛ النجوم الزاهرة، ۶/۷۱؛ تحفة الاحیاب، سخاوی، ص ۵۷-۶۸؛ تاریخ ابن‌سباط، ۱/۱۳۵-۱۳۸؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۹۹، ۳۳۱؛ شذرات الذهب، ۴/۲۲۸-۲۳۱؛ اخبار الدول، ص ۲۷۹-۲۸۰؛ بدائع الزهور، ۲/۲۴۰-۲۴۱؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۶۳؛ طبقات الاطباء، ابن‌ابی‌اصیبعة، ۱۵۵/۲.

شیفتگی وی به کتاب:

نورالدین نسبت به علما و صلحا علاقه شدیدی داشت و از این رو خود را شبیه آنان می‌ساخت و حدیث روایت می‌کرد و اجازه نقل حدیث داشت و دارای عقل متین و رأی رهین بود. بسیار خوش‌خط بود و خود به کار استنساخ کتب می‌پرداخت و از این راه کتابهای زیادی فراهم ساخته بود. نوشته‌اند که وی نسبت به تحصیل و گردآوری کتب صحاح و سنن بسیار حریص بود و فقه و حدیث را بسیار مطالعه می‌کرد.

کتابهای فراوانی را گردآوری کرد و به اهل علم وقف نمود و همچنین کتب طبی فراوانی تهیه کرد و به بیمارستان نوری که خود در دمشق ساخته بود وقف نمود. این کتابها را در حرستانین در صدر ایوان جای داده بودند.

وی برای کتابخانه‌هایی که تأسیس کرده بود، کتابدارانی و متولیان قرار داد. تعداد زیادی از کتابهای تهیه شده را به دارالحدیث نوریه بخشید. برخی از نسخه‌هایی که وقف آن کرده با مهر و وقف‌نامه وی در کتابخانه ظاهریه وجود داشته که اکنون به کتابخانه اسد در دمشق رفته است.

یکی از نسخه‌هایی که وقف کرده و اکنون در موزه دمشق موجود است جزء نهم از قرآن کریم است که این عبارت بر آن ثبت شده است: «وقف و حبسه الملك العادل نورالدین ... علی المدرسة الّتی انشأها بمدینة دمشق - حرسها الله - و شرط ان یقرأ فیها و لایخرج منها. طلباً لمرضاة الله و ثوابه فی ذی الحجة ۵۶۲هـ».

بالله والی شام، موصل و دیار بکر بود و پس از مرگ وی فرزندش نورالدین زنگی به جای پدر والی شام شد و در ربیع الاول سال ۵۴۱ قمری وارد قلعه حلب شد. او در سی سالگی به حکومت رسید و در اثر شهامت و شجاعت و تدبیر توانست پایه‌های حکومت خویش را مستحکم سازد و چندین سال با قدرت، حکومت نماید.

مورخان او را قویترین پادشاه در زمان خود دانسته‌اند. وی در امر خیر حریص بود و بیش از همه به جهاد در راه خدا اهمیت می‌داد. وی در زمان خود قلعه‌های زیادی را گشود که از آن جمله می‌توان قلعه‌ها و دژهای أفامیه، باره، راوندن، تل خالد، کفر لاثا، بسرفوث، عزاز، تل باشر، دلوک، مرعش، عین تاب، نهر الجوز، آتب را نام برد.

هنگامی هم که سنجار، حرّان، رقه، رها، منبج، شیذر، حماه، حمص، صرخه، بعلبک، تدمر و دمشق را فتح کرد. راه حج را برای شامیان گشود و رباطها را تعمیر کرد و همچنین خانقاه‌ها و بیمارستانها را در این بلاد آباد نمود و در راهها پلها ساخت و مسیحیان و فرنگیان را در هم شکست. با این حال وی از کسانی بود که نسبت به شیعیان بسیار بی‌رحمانه عمل کرد و آنها را در حلب قلع و قمع کرد و اذان را که تا آن روز با شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رایج بود، تغییر داد و این شهادت را حذف کرد.

وی در ۱۱ ذیقعد ۵۶۹ در قلعه دمشق بیمار شد و در همانجا درگذشت و در تربت خویش در باب الخواصین در همان قلعه دمشق، به خاک سپرده شد.

